فرهنگ قرآنى

مطالبى كه از نظر مى‏گذرانيد، پاسخ به چهار پرسش قرآنى است كه از ستاد نشر رسانه‏اى مركز فرهنگ و معارف قرآن اخذ گرديده است.

اين سؤال مطرح است كه مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشويى بطور يكسان بهره گيرند و پيوند زناشويى پيوندى است بر اساس منافع متقابل طرفين. با اين حال چه دليلى دارد كه مرد مبلغ كم يا زيادى به عنوان مهر به زن بپردازد؟ وانگهى آيا اين موضوع به شخصيت زن لطمه نمى‏زند و شكل خريد و فروش به ازدواج نمى‏دهد؟

از اين روى، كه بعضى به شدت با اين مسأله مخالفت مى‏كنند. همچنين معمول نبودن مهر در ميان غربيها، براى غرب‏زده‏ها به اين فكر دامن مى‏زند؛ در حالى كه حذف مهر نيز نه تنها به شخصيت زن نمى‏افزايد، بلكه وضع او را به مخاطره مى‏اندازد.

توضيح اين كه درست است كه زن و مرد از زندگى زناشويى به طور يكسان سود مى‏برند، ولى نمى‏توان انكار كرد كه در صورت جدايى، زن متحمل خسارت بيشترى خواهد شد؛ زيرا مرد طبق استعداد خاص بدنى، معمولاً در اجتماع نفوذ و تسلط بيشترى دارد و هر چند بعضى مى‏خواهند به هنگام سخن گفتن اين حقيقت را انكار كنند، اما اين مسأله‏اى است انكار ناشدنى، حتى در جوامع اروپايى كه زنان به اصطلاح از آزادى كامل برخوردارند، نشان مى‏دهد كه شغل‏هاى پر درآمد بيشتر در دست مردان است. به علاوه مردان، در انتخاب همسر مجدد از امكانات بيشترى برخوردارند، ولى زنان بيوه، مخصوصاً با گذشت قسمتى از عمر آن‏ها، و از دست رفتن سرمايه جوانى و زيبايى، امكاناتشان براى انتخاب همسر جديد كمتر است.

با توجه به اين موارد، روشن مى‏شود كه امكانات و سرمايه‏اى را كه زن با ازدواج از دست مى‏دهد، بيش از امكاناتى است كه مرد از دست مى‏دهد و در حقيقت، مهر چيزى است به عنوان جبران خسارت براى زن و وسيله‏اى است براى تأمين زندگى آينده او و علاوه بر اين مسأله، مهر معمولاً به شكل ترمزى در برابر تمايلات مرد نسبت به جدايى و طلاق محسوب مى‏شود كه مهر از نظر قوانين اسلامى، با برقرار شدن پيمان ازدواج به ذمه مرد تعلق مى‏گيرد و زن فوراً حق مطالبه آن را دارد، ولى چون معمولاً به صورت بدهى بر ذمه مرد مى‏ماند، هم اندوخته‏اى براى آينده زن محسوب مى‏گردد و هم پشتوانه‏اى براى حفظ حقوق او و از هم نپاشيدن پيمان زناشويى.

و اگر بعضى براى مهر تفسير غلط كرده‏اند و آن را يك نوع «بهاى زن» پنداشته‏اند، ارتباط به قوانين اسلام ندارد و بهترين دليل آن همان صيغه عقد ازدواج است كه در آن رسماً «مرد» و «زن» به عنوان دو ركن اساسى پيمان ازدواج به حساب مى‏آيند و مهر يك چيز اضافى و در حاشيه قرار گرفته است. به همين دليل، اگر در صيغه عقد، اسمى از مهر آورده نشود عقد باطل نيست؛ در حالى كه اگر در خريد و فروش و معاملات، اسمى از قيمت برده نشود، مسلماً دليل باطل خواهد بود. از آن چه گفتيم، نتيجه مى‏گيريم كه مهر جنبه جبران خسارت و پشتوانه‏اى براى احترام به حقوق زن دارد؛ نه قيمت و بها و شايد تعبير به «نحله» به معنى «عطيّه»، در آيه 4 سوره نساء، اشاره به اين قسمت باشد.(1)

آيا در قرآن كريم، درباره ظهور حضرت مهدى (عج) و نيز نشانه‏ها و محل ظهور آن حضرت، اشاره‏اى شده است؟

برخى از محققان بيش از صد و پنجاه آيه قرآن را در شأن و قيام حضرت مهدى(عج) نقل كرده‏اند. برخى از آيات عبارتند از: هود/86؛ بقره/2و3؛ نساء/56؛ اعراف/128؛ توبه/23؛ قصص/5؛ نور/55.(2)

در مورد نشانه‏هاى ظهور آن حضرت بايد به روايات در اين زمينه مراجعه شود كه طبق آن روايات برخى از آيات قرآن اشاره به اين نشانه‏ها دارد كه از جمله آنهاست.

1. خروج سفيانى؛ طبق روايات فراوانى كه از طريق شيعه و اهل سنت نقل شده، آيه 51 سوره سبأ، تطبيق بر خروج سفيانى شده است: «وَ لَوْ تَرى‏ اِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ اُخِذُوا مِن مَكانٍ قَرِيبٍ»؛ اى كاش مى‏ديدى هنگامى را كه (كافران) وحشت زده‏اند، (آن جا كه راه) گريزى نمانده است و از جايى نزديك گرفتار آمده‏اند.»

سفيانى و لشگريانش، در آستانه قيام حضرت مهدى (عج)، بر ضد طرفداران حق خروج مى‏كنند كه آن‏ها به هنگام حركت به سوى مكه، به قصد تسخير آن، در صحرا گرفتار مى‏شوند و هلاك مى‏گردند.(3)

2. طبق فرمايش پيامبر اكرم، در آستانه ظهور آن حضرت، مردم تابع شهوت‏ها و هواهاى نفسانى خود مى‏شوند و نماز را ضايع مى‏كنند و پيامبر گرامى به آيه 59 سوره مريم استناد مى‏كنند: «سپس كسانى جانشين اينان شدند كه نماز را ضايع گذاشتند و پيرو شهوات گرديدند و به زودى به غىّ (وادى در جهنم) خواهند افتاد.»

3. حضرت صادق(عليه‏السلام) مى‏فرمايند: در آستانه ظهور آن حضرت، گرانى، كساد تجارت، گرسنگى و... بر جامعه مستولى خواهد شد و آيه 155 سوره بقره را در اين زمينه به عنوان شاهد نقل مى‏كنند: «البته شما را به اندكى ترس و گرسنگى و بينوايى و بيمارى و نقصان در محصول مى‏آزماييم و شكيبايان را بشارت ده.»

4. تكيه دادن بر خانه كعبه و تلاوت آيه 86 از سوره هود هنگام ظهور از جانب حضرت مهدى: «بقيَّة اللَّه خيرٌ لَّكُم اِنْ كُنْتُم مؤمنينَ و ما اَنَا عَلَيْكُم بِحَفيظٍ»

5. امام جعفر صادق(عليه‏السلام) مى‏فرمايند: 313 يار حضرت بعد از ظهور با ايشان بيعت مى‏كنند و آيه 148 سوره بقره به آن دلالت دارد: «فاستَبِقُوا الخَيراتِ اَيْنَ ما تَكونوا يَأتِ بِكُم اللَّهُ جَميعاً»(4)

شأن نزول آيه 86 سوره هود: «بقية اللَّه خير لكم ان كنتم مؤمنين» حضرت مهدى (عج) است، مگر ايشان در زمان رسول‏اللَّه(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) وجود داشتند و شناختى از آن حضرت بوده كه چنين آيه‏اى نازل شده است.

منظور از شأن نزول، واقعه خاص، فرد معين يا سؤال بخصوصى است كه آيه در مورد آن نازل شده است و اصطلاح شأن نزول درباره آيه فوق نسبت به حضرت مهدى (عج) صحيح نيست؛ چرا كه اين آيه از فرمايشات حضرت شعيب(عليه‏السلام) خطاب به قوم خود است. اما آن چه درباره نسبت آيه با امام مهدى (عج) وجود دارد و باعث شهرت آن در محافل و منابر نسبت به آن حضرت شده است، بحث انطباق مفهومى آيه و تطبيق يكى از مصاديق آيه بر فردى است كه با تفسير آيه سازگار است.

زيرا «بقيه» به معناى باقى مانده است و مراد از آن سودى است كه به فروشنده مى‏رسد، يعنى آن چه بعد از پايان معامله برايش باقى مى‏ماند و آن را در در راه حوائج خود خرج مى‏كند. و مراد آيه اين است كه سودى كه از طرف خدا براى شما باقى مانده و خدا از طريق فطرت خودتان شما را بدان راهنمايى كرده، اگر مؤمن باشيد، براى شما بهتر از مالى است كه از راه كم‏فروشى و كم كردن پيمانه و ترازو تصاحب مى‏كنيد.

تفسير نمونه، با عبارت گوياترى «بقيةاللَّه» را چنين معنا كرده است: هر موجود نافعى از طرف خداوند كه براى بشر باقى مانده و مايه خير و سعادت او گردد، «بقيةاللَّه» محسوب مى‏شود.(5) از اين رو، امام زمان(عليه‏السلام) كه وجود شريفشان مايه بيشترين خير و بركت براى جامعه بشرى است، يكى از بهترين مصاديق اين آيه مباركه است. به قول يكى از قرآن‏پژوهان معاصر، از آن جا كه آيه‏هاى قرآن داراى مفاهيم جامع هستند و در عصرهاى بعد مى‏توانند بر مصداق‏هاى كلى‏تر و وسيع‏تر تطابق داشته باشند، اين آيه با امام زمان (عج) كه روشن‏ترين مصداق، «بقيةاللَّه» است، مطابقت مى‏كند.

براى كاملتر شدن پاسخ، خوب است به نظر يكى از دانشمندان اهل سنت نيز توجه نماييد. شبلنجى دانشمند شافعى، روايتى را نقل كرده‏اند كه «هنگامى كه (مهدى) قيام كند، بر كعبه تكيه زند و 313 تن از پيروانش نزد او گرد آيند. پس اولين چيزى كه مى‏گويد، اين آيه است: «بقيةاللَّه خير لكم ان كنتم مؤمنين». سپس مى‏فرمايد: منم «بقيةاللَّه» و خليفه او و حجت خدا بر شما. پس از آن، كسى بر آن حضرت سلام نمى‏كند، مگر اين كه مى‏گويد: «السلام عليك يا بقية اللَّه فى ارضه»؛ سلام بر تو اى باقى گذارده خدا در زمينش.(6)

بنابراين، گر چه مفاد اين آيه، از سخنان حضرت شعيب(عليه‏السلام) خطاب به قوم خود است، اما مصداق اكمل آن، وجود شريف حضرت صاحب الامر(عج) است.

منظور از افسانه غرانيق كه مى‏گويند در قرآن است، چيست و آيا صحيح است؟

افسانه غرانيق، ساخته و پرداخته دشمنان اسلام و پيامبر اكرم(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) است كه براى تضعيف موقعيت قرآن و پيامبر، چنين حديث بى‏اساس را جعل كرده‏اند.

خلاصه اين حديث جعلى آن است كه پيامبر خدا(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) در مكه، مشغول خواند سوره «النجم» بودند، وقتى به آياتى كه نام بتهاى مشركان در آن بود، رسيدند (أفَرَأيْتُم اللَّتَ وَ الْعُزّى‏ \* وَ مَنوةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرى‏)(7) شيطان اين دو جمله را بر زبان او جارى ساخت، «تلك الغرانيقُ العُلى‏ و انّ شفاعتهن لترتجى»؛ اينها پرندگان زيباى بلند مقامى هستند و از آن‏ها اميد شفاعت مى‏رود.

در اين هنگام، مشركان خوشحال شدند و گفتند كه محمد(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) تا كنون نام خدايان ما را به نيكى نبرده است. در اين هنگام پيامبر(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) سجده كرد و آنها هم سجده كردند. جبرئيل نازل شد و به پيامبر(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) اظهار كرد كه اين دو جمله را من براى تو نياورده بودم. اين از القائات شيطان بود و در اين موقع، آيات 52 تا 54 سوره حج نازل شد و به پيامبر و مؤمنان هشدار داد.

اگر چه برخى مخالفان، اين افسانه ساختگى را با آب و تاب فراوان ذكر كرده‏اند، ولى قرائن فراوان نشان مى‏دهد كه اين يك روايت مجعول و ساختگى است كه براى بى‏اعتبار ساختن مسلمين و قرآن و پيامبر(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) ساخته شده است؛ زيرا:

اولاً: به گفته محققان، راويان اين حديث ضعيف، غيرقابل اطمينان‏اند و صدور آن از ابن عباس نيز به هيچ وجه معلوم نيست و به گفته «محمد بن اسحاق» اين حديث از جعليات زنادقه است و او در اين باره كتابى نگاشته است.(8)

ثانياً: آيات آغازين سوره نجم، صريحاً اين خرافات را ابطال مى‏كند؛ آنجا كه مى‏گويد: «و ما ينطِقُ عَنِ الهَوى‏ \* إنْ هُوَ إلاّ وحىٌ يوحى‏»(9) ؛ پيامبر از روى هواى نفس سخن نمى‏گويد، آن چه مى‏گويد، تنها وحى الهى است. پس اين آيه چگونه با افسانه فوق سازگار است؟

ثالثاً: آياتى كه بعد از ذكر نام بتها در اين سوره آمده است، همه بيان مذمّت بتها و زشتى و پستى آن‏هاست (به ادامه آيات توجه نماييد).

رابعاً: مبارزه پيامبر(صلى‏اللَّه‏عليه‏وآله) با بت‏پرستى، يك مبارزه آشتى‏ناپذير، پى‏گير و بى وقفه بود و در سخت‏ترين حالات و شرايط نيز آن حضرت از خود انعطاف نشان ندادند. پس چگونه مى‏شود اين الفاظ را گفته باشند.

خامساً: احاديث متعددى در مورد سوره نجم و سپس سجده كردن پيامبر و مسلمين در كتاب‏هاى مختلف نقل شده و در هيچ يك از آن‏ها سخنى از افسانه غرانيق نيست و اين نشان مى‏دهد كه اين جمله بعداً افزوده شده است.(10)

پى نوشت:

1) تفسير نمونه، ج 3، ص 265.

2) براى اطلاع بيشتر ر.ك: احقاق الحق، قاضى نوراللَّه شوشترى؛ غايةالمرام، مرحوم سيد بحرانى؛ امامت و مهدويت، آيت‏اللَّه صافى گلپايگانى.

3) ر.ك: تفسير نمونه، ج 18، ص 103.

4) ر.ك: منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر، آيت‏اللَّه صافى گلپايگانى، باب نشانه‏هاى ظهور.

5) تفسير نمونه، ج 9، ص 204.

6) ملامحسن فيض كاشانى، تفسير صافى، ج 2، ص 468.

7) نجم/ 19-20.

8) فخر رازى، تفسير كبير، ج 23، ص 50.

9) نجم/ 3-4.

10) تفسير كبير، ج 23، ص 50.